

طرح مساله

هر نقطه عطف سیاسی توام با دل‌سردی و خاموشی شور و شوق عمومی در عین آن که دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌هایی را تکثیر می‌کند موجب شکل گرفتن نگاهی انتقادی و حتی بدبینانه به گذشته نیز می‌شود؛ این تنها نیمی از واقعیت است نیمه دیگر آن واکاوی خردمندانه داشته‌ها و حتی نداشته‌های مرحله پیشین و ضرورت پیوستگی میان امروز و دیروز است.

جریان اصلاحات در ایران در طول هشت سال پرفرازونشیب و آکنده از بیم و امید سیاسی جای خود را به انتخابات نهم ریاست جمهوری سپرد. هر چه از پدیده شگفت‌نهمین انتخابات ریاست جمهوری می‌گذرد، نگرانی نسبت به آینده و پرسش در باب شیوه‌های اصلاح‌طلبانه در سطح نیروهای سیاسی و علاقه‌مند به حرکت اصلاحی در کشور افزایش می‌یابد.

عواطف سرخورده از پایان گرفتن هشت سال فعالیت اصلاحات سیاسی در ایران، گاه با شکاکیت عمیق، دستاوردها و آثاری را که به اصلاحات نسبت داده می‌شود، نادیده می‌گیرند و گاه با نگاهی حسرت‌آلود و از سر افسوس تنها به آن چه در پشت سر می‌بینند، می‌نگرند.

کسانی هم که نمی‌خواهند تنها یک کنشگر عاطفی باشند و قصد دارند به موقعیت کنونی واکنشی عقلانی نشان دهند، گاه پاسخ پرسش‌های خود را خارج از تجربه هشت سال گذشته اصلاحات، در چارچوب‌های بدیل و تازه‌ای جستجو می‌کنند؛ گویی هشت سال حرکت اصلاحی فاقد عنصری برای تجربه‌اندوژی و چاره‌جویی بوده است. آیا اینگونه رویکردها می‌توانند در راه دشوار مردم‌سالاری در ایران گامی به جلو بردارند، یا باید از ورای این ارزیابی‌های شتابزده، راهی گشاینده‌تر جست؟

روشن است که فرازوفروود اصلاحات سیاسی در ایران سوال مهمی را مطرح می‌سازد: آیا اصلاحات در ایران تب‌وتابی بود که با پایان یافتن هیجان‌ها و غلبان‌های عمومی، اکنون از تکاپو افتاده است و در بامداد خمار خود شب سرابش را نظاره می‌کند؟ یا آن که اصلاحات به روندی سیاسی و اجتماعی تبدیل شده و با انتخابات اخیر و تحولات ناشی از آن محو نمی‌شود و دوباره ققنوس وار از خاکستر خود بر می‌خیزد و سر بلند می‌کند؟ پرسش مذکور که باید دقیق‌تر به آن پرداخت عزمی ایدئولوژیک یا نوستالژیک نمی‌خواهد. نیاز، و آرسی رهاوردها و امکاناتی است که به اعتبار آن‌ها می‌توان برنامه‌های سیاسی و اجتماعی طراحی کرد برای وضعیت کنونی به چاره‌اندیشی نشست و صاحب‌نظران را به تامل و پاسخ دعوت کرد. به هر میزان که بخواهیم بر دغدغه‌های موجود فائق آییم، ناگزیریم تجربه‌ها و آموزه‌های پیشین را بهتر بشناسیم و به بوته توان آزمایی، نقد و بازتعریف بگذاریم. با چنین رهیافتی باید پرسش پیش‌رو را دقیق‌تر مطرح کنیم تا از طریق آن، دیدگاه‌های مختلف به رغم تنوع رویکردهایی که درباره هشت سال اصلاحات در ایران داشته‌اند، در یک خط مشی پژوهشی کمابیش هماهنگ قرار گیرند.

آنچه آیین از این شماره، باب آن را گشوده تلاش اولیه‌ای در همین سمت و سوست تا صاحب‌نظران به تامل درباره اصلاحات و طرح پرسش‌ها و پاسخ‌های تازه روی آورند.

بر این اساس صورت‌بندی دقیق‌تر سوال مذکور چنین است که آیا اصلاحات در ایران به یک سرمایه اجتماعی تبدیل شده است یا نه؟

به عبارت دیگر در ظرف هشت سال فعالیت اصلاحات سیاسی ایران و در پایان دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی تا چه حد می‌توان از مقوله‌ای با عنوان سرمایه اصلاحات سخن گفت؟ البته "سرمایه اجتماعی در ایران" خود مبحث مهمی است که موضوع محوری یکی از شماره‌های آتی آیین خواهد بود، اما علاوه بر آن تا ارزیابی اصلاحات از مناظر متفاوت به عنوان مقدمه تا حدی به فتح باب کمک می‌کند.

در این در صورت‌بندی تازه از پرسش اساسی چند پیش فرض لحاظ شده است:

۱. تاکید بر واژه اصلاحات

اصلاحات ناظر بر فعالیت‌های متنوعی است که در طول هشت سال پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ مقاصد عاملان سیاسی اصلاح‌طلب را ظاهر می‌کند.

اهدافی مانند توسعه سیاسی، مسئول ساختن صاحبان قدرت در کشور، ایجاد تناسب میان قدرت و مسولیت، تاکید بر جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن، قانون‌گرایی و تقویت نهادهای منتهی و از همه بارزتر، سرعت بخشیدن به روند مردم‌سالاری (دموکراتیزاسیون) در ایران. و به این فهرست می‌توان بسیار نیز افزود، ولی پذیرفته است که از میان تنوع خواست‌ها، آنچه مشترک است و هسته مرکزی همه تقاضاها را شکل می‌دهد، همانا خواست تقویت بیان‌های دموکراسی است. تسهیل روند دموکراتیک کردن نهادها و روابط سیاسی در ایران مناط وحدت خواست‌های گوناگون سیاسی از انتخابات هفتم تا انتخابات نهم دانسته می‌شود. اگر چنین است، چرا نباید بر همان نام "دموکراسی" تاکید کنیم و نامی دیگر را که نسب آن شاید بیش از هشت سال دوام نداشته باشد، بر عنوان "دموکراسی" که هم در تجربه سیاسی کشور از سابقه‌ای برخوردار است و هم مفهوم شناخته شده و دارای تعاریف معینی است، ترجیح دهیم.

سرمایه اصلاحات

آنچه در پی می‌آید حاصل گفت‌وگوهای اولیه صاحب‌نظرانی است که دعوت آیین را در باب موضوع محوری این شماره پذیرفتند. چنان که در متن آمده است در شماره‌های آینده مستقلاً به موضوع سرمایه اجتماعی پرداخته خواهد شد، اما بخشی از آن که به اصلاحات به مثابه یک سرمایه اجتماعی می‌پردازد در این نوشتار مطرح شده است.

پیش فرض این است که خواست دموکراسی در ایران با تجربه‌هایی متنوع و شیوه‌هایی متفاوت پیگیری شده است. البته تجربه‌های متفاوت دموکراسی با یکدیگر قابل مقایسه دارند. اما تاریخ سیاسی معاصر منحنی پیوسته‌ای از درک دموکراسی را نشان نمی‌دهد و مقاطعی از انقطاع را نیز به نمایش می‌گذارد.

خواسته دموکراسی از مشروطیت تاکنون که فعالیت‌های سیاسی و انتظار از دولت در قالبی مدرن و متفاوت از جهان قدیم رقم خورده، چه سویه‌های معنایی و روشی را طی کرده است؟ آیا دموکراسی امر واحدی بوده است که با گذشت زمان بر غنا و محتوایش افزوده شده یا آن که دارای معانی متفاوت و شاید متعارضی بوده در قالب واژه‌ای ظاهراً مشترک حمل شده‌اند و رفتارهای سیاسی مختلفی پدید آورده‌اند؟

اینها سوالات مهمی درباره معنا و کاربست دموکراسی در تاریخ معاصر ایران است که باید با ارزیابی‌های مستقل شباهت و افتراق معنایی و روشی آنها روشن شود. آیین امینوار است بتواند "دموکراسی در ایران" را نیز موضوع محوری یکی از شماره‌های نشریه قرار دهد.

با فرض یکسان گرفتن معنای دموکراسی و تصویری که در اجرای رفتار دموکراتیک از سوی دولت‌ها و نهادها در اذهان نقش می‌بندد، باز هم باید اذعان کرد روش‌هایی که تا دوم خرداد برای احراز و تحقق آن پیگیری شده‌اند، با تلاش‌های پس از دوم خرداد متفاوت بوده‌اند. مساله آن نیست که میان پاره‌های رفتارهای سیاسی قبل و بعد از دوم خرداد شباهت وجود داشته است، بلکه نکته حائز اهمیت، توجه آگاهانه به برنامه‌ای است با ویژگی‌های مشخص. برحسب ادعا که می‌تواند مورد سنجیده و داوری قرار گیرد پیش فرض پیشبرد این خواست پس از دوم خرداد هم در یک حرکت رسمی و هم در یک تلاش اجتماعی، انگازهای است که دموکراسی را در قالب برنامه‌ای مبتنی بر توافق عاملان موثر و سیاسی در کشور پیگیری می‌کند. خصلت و ویژگی مهم چنین توافقی، تقلیل خشونت به حداقل لازم است. توافق و کاستن از خشونت، دو اصل بنیادین برنامه اصلاح‌طلبی در این هشت سال بوده است.

شاید مضمون مهمی که در هر برنامه‌ای برای پیشبرد دموکراسی نظر بوده و هست، به حداکثر رساندن نقش دو اصل کلیدی در معنای دموکراسی باشد. اصول تنظیم‌کننده دموکراسی، از طریق نهادهای موجود سیاسی، افزایش ظرفیت آن‌ها و حتی تاسیس نهادهای تازه دنبال می‌شود. این دو اصل مقوم دموکراسی عبارتند از اصل برابری سیاسی تمامی شهروندان و اصل نظارت همگانی برای تعیین خیر عمومی که بیشترین سهم آن در قلمرو سیاست تعیین می‌شود.

توافق موثرترین عاملان سیاسی درباره چنین محتوایی با هر مقدار از تحقق، اصلی تنظیم‌کننده برای ارزیابی دارد و آن تقلیل خشونت تا حد ممکن است.

پیگیری کردن روند مردم‌سالاری در قالب انتظاری متناسب با شرایط بومی، ویژگی‌ای است که ما را ملزم می‌کند برای روند دموکراتیزاسیون در ایران، خاصه در دوران هشت ساله مسولیت آقای خاتمی نامی تازه بر گزینیم. نامی که با اقبال وسیع عاملان سیاسی و مردم به سرعت به هویت سیاسی جریان دوم خرداد تبدیل شد.

بنابراین پرسش از اصلاحات، پرسش از شیوه توافق عاملان سیاسی برسر اصول دموکراسی به منظور کاستن از خشونت است. شیوه‌ای از دموکراسی خواهی با ظاهری نرم و بطنی که محصول تلاش یا دوران قبل از خود، تفاوت اساسی دارد و یا حداقل انتظاری که از آن می‌رود، پیگیری چنین مقصودی است.

در اصلاح‌طلبی، مفاهیم دوست و دشمن در مدل متعارف سیاسی کنار گذاشته می‌شود و مفاهیم رقیب و همکار جای آن‌ها را می‌گیرد. برنامه اصلاح‌طلبی الزام رقیب به توافق بیشتر نسبت به دواصل بنیادین دموکراسی است. حذف رقیب و برنامه‌ریزی آگاهانه به این منظور نمی‌تواند و نباید در اصلاحات موردنظر باشد.

درست است که پروژه اصلاحات نامی است بر اشتیاق دموکراسی خواهی کشور و عزم دموکراتیک کردن نهادهای سیاسی، اما رویکرد و تشخص آن برای تحقق دموکراسی متناسب با شرایط سیاسی و فرهنگی در ایران، این حرکت را از دیگر رویکردهای دموکراسی خواهی در کشور متمایز می‌کند.

گفتنی است در ایران رویکردهای مخالف اصلاحات دموکراسی خواه هیچ کدام به صورت برنامه‌ای سیاسی و مورد اقبال عمومی در نیامده‌اند. هنوز مهم‌ترین و جمعی‌ترین رویکرد به دموکراسی که حضوری فعال و تاثیرگذارتر دارد، جریان اصلاحات است.

۲. فراتر رفتن از قلمرو سیاست برای غنی ساختن سیاست

آنچه در برنامه اصلاحات اولاً و بالذات برای پیشرفت و توسعه نشانه گرفته شد، قلمرو سیاست و عرصه‌های وابسته به آن بود. بنابراین تاثیرات رویکرد اصلاحی بیش و پیش از هر حیثه دیگر، تحول در نهادها و روابط سیاسی را اصل می‌داند.

به عبارت دیگر دموکراتیزه کردن نهادها و روابط سیاسی هدف بارز برنامه اصلاحات در این هشت سال بوده است. اما نکته مهمی در رویکرد اصلاحی معنای آن را افزایش داده است.

طرح جامعه مدنی به منزله یکی از اساسی‌ترین شعارهای اصلاحات، توجه به قلمروهای موثر بر جهان سیاست را بیشتر آشکار کرد. جامعه مدنی، ابزاری تحلیلی در اختیار اصلاحات قرار داد تا صرفاً در وادی تغییرات قدرت

متمركز در نهادهای سیاسی، کریستالیزه و منجمد نشود.

شبکه معنایی تحقق دموکراسی به شیوه اصلاح طلبانه، توجه صوری و ظاهری به نهادهای سیاسی و ظرف تنگ آن‌ها برای تحمل تغییر و اصلاح را متوجه شهروندان کرد. هر چند دیر، ولی با گذشت زمان و کسب تجربه بیشتر که بسیاری از آن‌ها با بهای سنگین و تلخ به دست آمد، بسیاری از عوامل اصلاح طلبی به جای تمرکز بر نهادهای قدرت و قائل بودن به نقش انحصاری آن‌ها برای پیشبرد روند دموکراسی، به سوی نهادهای مدنی و ارتباط گیری با تعداد بیشتری از شهروندان متوجه شدند. بحث در جزئیات فرآیند اصلاح طلبی از حوصله این نوشتار خارج است، اما پیش فرضی که برای شیوه اصلاح طلبی در نظر گرفته شده است، فراتر رفتن از کسب قدرت به منظور دموکراتیک کردن نهادها و روابط سیاسی و روی آوردن دموکراسی به منزله سبک زندگی است. آنچه در دموکراسی به منزله سبک زندگی، به عنوان اصل در نظر گرفته می‌شود، حضور هر چه بیشتر شهروندان در تعیین خیر عمومی است.

اصلی که با تکیه بر آن می‌توان محتوای واقعی شیوه مدیریت سیاسی را نقدانه ارزیابی کرد و آن را در مسیر دموکراسی و دموکراتیک‌تر شدن دانست، برابری سیاسی احاد شهروندان در تعیین خیر عمومی و سازوکارهای هر چه بیشتر برای نظارت آن‌ها در به اجرا گذاشتن خیر عمومی است.

مدیریت سیاسی هر چه بیشتر این دو اصل مقوم دموکراسی را در تصمیم گیری و تصمیم سازی خود تامین کند، دموکراتیک‌تر محسوب می‌شود. به این معنا دموکراسی همواره مفهومی نسبی و اضافی است. می‌توان با چشم داشتن به دو اصل دموکراسی، محتوای آن را از مبدا تا هر موقعیتی که به آن می‌رسد مورد ارزیابی نقدانه قرار داد؛ گر چه هیچ گاه نقطه موعود نخواهد رسید. ارزیابی دموکراسی همانند مقوله معرفت نه از خودش به صورت منفرد بلکه از رشدش در مقایسه با موقعیت قبلی آن امکان پذیر است.

تامین نهادها، از جمله احزاب، برگزاری انتخابات و تفکیک قوای سه گانه و حتی تشکیل نهادهای مدنی شرط لازم تحقق دموکراسی است اما باید به شرط کافی آن نیز توجه کرد. نهادگرایی محض، ممکن است پوشاننده و فریبنده نیز باشد پس برای پرهیز از ظاهر گرایی، ضروری است واحد دموکراسی به جای نهادها، به شهروندان و شیوه زندگی آن‌ها در تعیین سرنوشت و خیر عمومی منتقل شود.

دموکراسی جستجویی ناتمام است. جستجویی در وضع و کشف ویژگی‌های تازه درباره برابری سیاسی و شیوه‌ها و نقش‌هایی که نهادهای تازه یا نهادهای قدیمی که ظرفیت خود را افزایش داده اند. در تامین نظارت همگانی دارند.

به میان آوردن بحث حقوق بشر در گفتمان اصلاح طلبی به ویژه در نهمین دوران انتخابات ریاست جمهوری از رشد محتوایی درک اصلاحات از اصول دموکراسی نسبت به گذشته نشان داشت. محتوایی که از تلاش برای دستیابی به پر ساخته‌های تازه به منظور تامین اصل برابری سیاسی و نظارت همگانی سرچشمه می‌گرفت. قرار گرفتن حقوق بشر در هسته مرکزی معنای دموکراسی ناشی از اصل دانستن شهروندان به منزله واحد دموکراسی، و وسعت یافتن حقوق افراد از حیطه سیاست به فرهنگ و جامعه است. آن هم به دلیل نیازی که برابری سیاسی به حیطه‌های فرهنگ جامعه و اقتصاد دارد.

از دوم خرداد به بعد سیاست به مراتب بیش از گذشته به سپهرهای اجتماع و فرهنگ و اقتصاد وارد شده است. تفسیر حقوق بشری از قانون اساسی، نهادها و روابط سیاسی و همچنین حوزه فرهنگ خاصه دین، حاکی از غنی شدن قلمرو سیاست و ارتباط آن با قلمروهای دیگر است.

باید اذعان کرد طرح جامعه مدنی و اهمیت یافتن حقوق بشر به عنوان یک اصل تنظیم کننده در پیشبرد دموکراسی در ایران، گامی به جلو محسوب می‌شود. البته حفظ و نگاهداری آن، تکاپو و تلاش بیشتری می‌طلبد، تکاپو برای حفظ و پیشبرد دموکراسی به منزله سبک زندگی و تسری آن به شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی. به هر روی، امروز نگاه به اصلاحات و دموکراسی از حوزه سیاست فراتر رفته است و مفاهیم سیاسی آن در قیاس با گذشته از عمق و غنای بیشتری برخوردار شده است.

۳. اهمیت پر ساخته سرمایه اجتماعی

با در نظر گرفتن پیش فرض‌های اول و دوم در حرکت اصلاحی، به نظر می‌رسد برای تعیین وضعیت موجود می‌توان از بز ساخته تازه‌ای بهره گرفت. به این منظور پیشنهاد می‌شود برای تبیین وضعیت اصلاحات از مقوله "سرمایه اجتماعی" استفاده شود. "سرمایه اصلاحات" با توجه به مفهوم "سرمایه اجتماعی" وضع شده است.

"سرمایه اجتماعی" از مفاهیم تئوریک علوم اجتماعی است که مانند بسیاری از نظریه‌ها، عناصر و بذرها آن وجود داشته‌اند، اما با نگاهی فراتر و در تنسیقی تازه، از محتوای تحلیلی غنی‌تری برخوردار شدند.

"سرمایه اجتماعی" روند اجتماعی شدن فرد و همبستگی او در جماعات و جامعه را که همواره محور بحث‌های جامعه‌شناسانه بوده است، هدف می‌گیرد و مانند هر نظریه‌ای عناصر قدیم را در منظومه‌ای تازه، معنایی بدیع می‌بخشد. نظریه "سرمایه اجتماعی" در صدد است محتوای توضیحی خود را با توجه به موقعیت فرد در جامعه دقت بیشتری ببخشد.

اقتصاد با رشد خارق العاده تکنولوژی و پیچیدگی ساخت ابزار تولید توأم شده است. نسل تازه ابزار تولید در تولید کالا به صورت سرسام آور قدرتی شگرف دارد. ابعاد غول آسای تولید، موجب پوست انداختن و جامعه درین مناسبات و روابط تولیدی می شود. مناسبات تولید دیگر در قالب جامعه های پیشین نمی گنجند و با مفاهیم و تصدیقات دوران پیش از خود قابل شناخت و توضیح نیستند.

پیچیدگی فناوریانه ابزار تولید، نظامی از طبقات مرکب از صاحبان ابزار تولید و نیروهای کار آشنا با مهارت های فنی پدید می آورد. شبکه ابزار تولید و مناسبات تولید نه فقط در اقتصاد بلکه در سپهرهای روبنایی خارج از اقتصاد به پیامدهایی کاملا بدیع منتهی می شود. به تعبیر مارکس در مانیفست آیدلآ انقلاب مستمر در تولید و در انداختن آشوب بلاوقفه در تمامی روابط اجتماعی و عدم یقین و تلاطم پایان ناپذیر، عصر بورژوازی (سرمایه داری) را از تمامی اعصار قبلی متمایز می سازد. تمام روابط ثابت و منجمد همراه با پیشداوری ها و عقاید کهنه و محترم وابسته به آن ها به حاشیه رانده می شوند و تمامی روابط تازه شکل یافته قبل از آن که استوار شوند، منسوخ می گردند. هر آنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می رود. هر آنچه مقدس است دنیوی می شود و دست آخر آدمیان ناچار می شوند با صبر و عقل با وضعیت واقعی زندگی و روابطشان با هموعان خویش روبرو گردند.

شبکه تازه از ابزار تولید و مناسبات تولید میان طبقات پدیدآمده، واجد چنان قدرت علی ای (causal power) می شوند که در بیان مارکس با تعبیر تکان دهنده "هر آنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می رود" طنین می یابد.

پس از مارکس و افزایش دقت فلسفی در علوم اجتماعی، مساله همیشگی و جاودانه نسبت فرد با جامعه و به صورت امروزی تر "ساختار" در پرتو ظرافت های تحلیلی از عمق بیشتری برخوردار شده است. این که آیا فرد و آزادی اش واقعی و اصیل است و ساختار، شبه پدیدار و امری انتزاع یافته از افراد که به منظور اقتصاد در اندیشه و برچسبی برای کوتاه کردن پدیده های اجتماعی متشکل از افراد وضع شده است؟ یا آن که ساختار، اصیل و واقعی است و فرد، بر ساخته ساختار است. همچنین آزادی رفتارهای فرد را باید افسانه ای بدانیم که عادتاً به فرد نسبت می دهیم؟ به عبارتی با اصیل شمردن ساختار، فرد با حضور در ساختار فردیت می یابد و معبر ورود و خروج پیدا می کند، عبور از معابر پیش رو امری گریزناپذیر است. حتی بیش از این، فرد با عبور از مجاری تعیین شده، فرد نامیده می شود و از هویت فردی برخوردار می گردد.

"سرمایه اجتماعی" یا وامداری که به تئوری "سرمایه" مارکس، از جبرگرایی او فرا می رود و با تحلیل های تازه ای مانند "حیث التفاتی" جان سرل و منطق موقعیت کارل پوپر توضیحی منطقی تر و روشن تر از نسبت فرد و جامعه / ساختار ارائه می کند.

مفهوم "سرمایه اجتماعی" نه تنها از جبرگرایی، بلکه از تنگنای اقتصاد عبور می کند و سپهرهای اجتماع و فرهنگ را نیز در برمی گیرد. در واقع به اعتبار این مفهوم می توان در پی آن بود که چگونه در موقعیتی، سرمایه انسانی، افراد کارآمد و دارای مهارت، و سرمایه اقتصادی و پولی وجود دارد، اما معطل و بی استفاده می ماند و یا حداکثر بهره کمی از آن ها برده می شود.

ظاهراً با وجود افراد شایسته و منابع اقتصادی و حتی فرهنگی برای رسیدن به مقصود، یعنی تامین هرچه بیشتر کالاهای عمومی، مانند پاکیزگی هوا، خیابان های امن، بهداشت فراگیر، مناسبات با کم ترین خشونت میان افراد آموزش کارآمد و... باید کامیاب باشیم، ولی از کامیابی خبری نیست. چگونه است که منابع مناسب در بعضی شرایط، فاقد کارایی و تاثیر است؟

چرا با حضور منابع انسانی، اقتصادی و فرهنگی مشارکت افراد برای تعیین خیر عمومی و تلاش برای برابری سیاسی و نظارت همگانی در حداقل خود صورت می گیرد؟

سرمایه های انسانی مانند کارایی و مهارت افراد و منابع مالی و پولی مانند ذخایر ارزی، کالا و ابزار تولید و حتی منابع فرهنگی مانند سنت ها، اعتقادات، دین و ورزی و... به صورت مصداقی، قابل اشاره و هستند.

"سرمایه اجتماعی" از چنین مشخصه ای برخوردار نیست، بلکه انتزاعی تر و سیال تر است و ماهیتی انضمامی و قابل اشاره ندارد. سرمایه اجتماعی از جنس شبکه ای از روابط میان افراد و منابع است که تحت قواعد و هنجارها شکل می گیرد. هنجارها و قواعد روابط میان افراد و منابع را به صورتی تنظیم می کنند که از برآیند آن ها منبع تازه ای با قدرت و نفوذ فوق العاده سر بر آورد، منبمی با قدرت و توان علی افزایش یافته تر از تک تک عناصری که در شبکه وجود داشته اند.

شبکه روابط مبتنی بر هنجارها و قواعد، اثری هم افزاینده (Synergetic) دارد و موجب تسهیل مبادلات و دادوستدهای انسانی و پایین آوردن هزینه ها می شود.

اطلاعات و آگاهی افراد در شبکه ارتباطی به نحوی فزاینده گسترش می یابد و منابع در دسترس فرصت های چشمگیری در برابرش می گشاید، به نحوی که در عمل، فرد بیرون از شبکه در برابر فرد داخل شبکه موجودی فقیر و ناتوان محسوب می شود.

تا زمانی که افراد و منابع در شبکه‌ای از ارتباط و تحت قواعد و هنجارهای خاص قرار نگیرند، کالاهای عمومی از جمله آموزش، امنیت، بهداشت و حتی دموکراسی تولید نمی‌شوند یا در حد استاندارد قرار نمی‌گیرند. همانگونه که گفته شد سرمایه اجتماعی از تشکیل عواملی چند، در نوعی از مناسبات شبکه‌ای تحقق پیدا می‌کند. مهم‌ترین عناصر و عوامل تشکیل‌دهنده سرمایه اجتماعی عبارتند از:

(۱) آگاهی، (۲) شبکه‌ای از قواعد و هنجارها، (۳) مشارکت مبتنی بر اعتماد—

اگر آگاهی از مفاد و یا شبکه‌ای از معنا که در متنی تازه، امکانات بدیعی را تعریف می‌کند، منجر به توافق و پذیرش عمومی و یا شمار کثیری از افراد شود و هنجارها و قاعده‌هایی مورد توافق وضع کند و به مشارکتی توأم با اعتماد و کوشدگی به دیگری دامن زنده این فرآیند و شاکله را "سرمایه اجتماعی" می‌نامیم. چنان که گفته شد امروز باید برای ترسیم بهتر افق آینده ایران مبحث "سرمایه اجتماعی" به طور مستقل و مستدل مورد کاوش قرار گیرد، در این جا تنها اشاره می‌کنیم که سرمایه اجتماعی، مانند تمامی واقعیات و برساخته‌های اجتماعی، دارای ماهیت و گوهر نیست و تنها دارای کارکرد و نقش است. البته نقش‌ها و کارکردهای ناخواسته برساخته‌های اجتماعی پس از توافق کشف می‌شوند و همین ویژگی به آن‌ها قدرتی خارق‌العاده و حتی امیدبخش، می‌بخشد.

"سرمایه اجتماعی" یا توافق جمعی خلق می‌شود و هر چه توافق مورد نظر در قالب سنت‌های مدنی از دوام و قوام بیشتری برخوردار باشد، "سرمایه اجتماعی" هم از توان و قدرت نفوذ بیشتری برخوردار خواهد بود. آگاهی نسبت به مفهوم جامعه مدنی و ارتقاء یافتن آن به عنوان "واقعیت اجتماعی" در ایران، پس از خرداد ۷۶ و توافق جمعی درباره مفید شدن آن در تأمین خیر عمومی، برای مشارکت مبتنی بر اعتماد میان افراد شبکه قواعدی پدید آورد می‌توان تفاوت جامعه ایرانی با قبل از حدوث چنین آگاهی و شبکه مناسباتی را در نظر و عمل بررسی و ارزیابی کرد.

البته هر چه "سرمایه اجتماعی" از دوام بیشتری برخوردار باشد و روابط مبتنی بر اعتماد میان افراد به صورت درونگروهی و مهم‌تر از آن به صورت میان گروهی جایگاه، توانمندتر و قدرتمندتر خواهد بود و بر سرمایه‌اش افزوده خواهد شد. به همان نسبت اگر به سرمایه شکل گرفته، در قالب توافق و اعتماد تازه، بی‌توجهی شود یا گمان کنیم سرمایه اجتماعی در یک جبر علی (Deterministic) خود به خود و به صورت اتودینامیسم پویایی و گسترش خواهد داشت دچار توهم و به باد دادن سرمایه خواهیم شد.

سرمایه اجتماعی منبع اخلاقی هر جامعه محسوب می‌شود و به منزله بهره‌گیری اخلاق در شبکه‌ای از روابط میان افراد در حیطه عمومی است. هر چه قواعد و هنجارهایی که منافع فرد را به منافع غیر پیوند می‌زند رایج‌تر باشد، آن جامعه سرمایه‌دارتر خواهد بود.

جامعه‌ای که در آن همه افراد میل به مفت‌خواهی و نفع عاجل شخصی دارند، از هر نفع و سرمایه‌ای برای آسان دریافت کردنش محروم می‌شوند و به فقیران و محتاجانی تبدیل می‌گردند که جز فقر و نکبت سرمایه‌ای برای ردوبدل کردن ندارند. تقویت سنت‌های مدنی که مشوق عقلانیت غیرخواهانه و مفاهم‌های باشد، مقصود و مراد سرمایه اجتماعی است. در عین حال منطبق پژوهش و عملی سرمایه اجتماعی، نقد و کنارگذاری سنت‌های مانع‌تراش و هنجارهای تفرقه‌افکن در راه همکاری میانگروهی را دستور کار خود قرار می‌دهد.

در انتخابات نهم برغم ناکامی‌های سیاسی، می‌توان سطوح در خور توجهی از این وجه از سرمایه اجتماعی را مشاهده کرد. از نمونه‌های موفق اما ناکافی و محدود در زمانی کوتاه تجربه انتخاباتی ستاد دکتر معین است. این ستاد با گشودن حوزه ارتباطی خود و دعوت از جامعه جوانان، زنان، روشنفکران، اقلیت‌ها و روزنامه‌نگاران با هدف شرکت در انتخابات نهم، شبکه جدیدی از مناسبات و روابط پدیدآورد. در شبکه پدید آمده، طرح آگاهی‌های تازه و مشارکت مبتنی بر اعتماد با وجود کمترین سرمایه‌ها و منابع مالی و پولی که ستاد به طور واقعی از نبود آن در زحمت بود، سرمایه‌ای آفرید که نه تنها برای اعضای ستاد، بلکه برای شرکت‌کنندگان هم درخور توجه بود.

شرکت افراد در میدانی برای بحث و گفتگو با مردم و دعوت آن‌ها به شرکت در انتخابات، طرح‌های بدیعی که به منظور ترغیب و جلب اعتماد مردم برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری عرضه شد و گفتگوهایی که به تصحیح آذهان در ابتدا غریبه و سپس همکار و حتی دوست در فضای رقابت انتخاباتی به سرمایه‌ای بدل شد که می‌توان از آن به عنوان یک "سرمایه اجتماعی موفق" در ایران یاد کرد. البته زمان محدود و تلاوم نیافتن شبکه ارتباطات به میزان زیادی از ثمرات و بازدهی آن کاست.

از نکات محتوایی شبکه ارتباطی ستاد دکتر معین، گفتگوهای مبتنی بر استدلال، رعایت اخلاق حرمت و قائل شدن حریم برای دیگران، رفتار مبتنی بر تساهل و شنیدن سخت‌ترین انتقادات از سوی اعضای ستاد بود که به اعتمادورزی و مشارکت انتخاباتی کسانی انجامید که احساس شان نسبت به هرگونه مشارکت و رای دادن سیاسی، فرار و تنفر بود.

بررسی فعالیت ستاد انتخاباتی دکتر معین و تأمل درباره فعالیت‌های انتخاباتی ستاد در قالب گفتگو با افراد شرکت‌کننده و نحوه نیل به برنامه‌های ارائه شده از نمونه‌های بومی است که می‌توان برای طرح بحث "سرمایه اجتماعی" در ایران مفید دانست و

باید نسبت به آن اهتمام داشت.

«سرمایه اجتماعی» با بهره‌گیری از مدل منطق موقعیت می‌تواند از عینیت و ارزیابی نفاذانه‌تری برخوردار شود. با استفاده از مدل منطق موقعیت می‌توان برنامه‌های ارائه شده در ترم «سرمایه اجتماعی» را نقد کرد و نشان داد کدام برنامه‌های رقیب توان تأمین مشارکت توأم با اعتماد را دارند. همچنین می‌توان برنامه‌های موجود در حوزه‌های سیاست اجتماع، فرهنگ و اقتصاد را به نحو عینی و مستقل از تعلق و وابستگی قائلان آنها، به بحث و ارزیابی گذاشته می‌توان روشن ساخت در چه منطقی از موقعیت، از کارآمدی و اثربخشی اصلاحات کاسته شده و نیاز به جایگزین‌های دیگری احساس می‌شود.

نتیجه‌گیری

اصلاحات سیاسی، تجربه تازه‌ای در عرصه سیاست ایران محسوب می‌شود. این تجربه تازه توافق فاعلان موثر و مهم سیاسی را از طریق هنجارهایی که در حوزه اجتماع، فرهنگ و اقتصاد بر سیاست تأثیر می‌گذارد تعقیب می‌کند. بروز کمترین میزان خشونت برای همکاری، تنظیم‌کننده توافق و معیار همکاری است. از طریق مفهوم «سرمایه اجتماعی» قابلیت‌ها و محدودیت‌های چنین هدف‌گیری قابل‌شناسایی و بررسی است.

سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد که «سرمایه اصلاحات» واقع‌بینانه است. بدینسان و خوش‌بینان می‌توانند از طریق «سرمایه اجتماعی» ارزیابی دقیق‌تری از نگاه خود نسبت به اصلاحات داشته باشند. نکته مهم برای ما این است که به درستی روشن کنیم از «سرمایه اصلاحات» چه مانده و با این سرمایه برای آینده و آینده‌اندیشی چه می‌توان کرد و در قالب چه شبکه‌ای از ارتباطات و قواعد می‌توان اصلاحات را به عنوان یک برنامه سیاسی پیش‌بیننده زنده و فعال شمرد؟

در این چشم‌انداز پرسش‌هایی اساسی وجود دارد که پرداختن به آن‌ها ضامن برخوردارگی از این سرمایه و نپرداختن به آن‌ها به معنای محرومیت از آن است، اینک برخی از این پرسش‌ها:

- (۱) چه سنت‌هایی، اعم از دینی و غیردینی، به سرمایه اصلاحات یاری می‌رسانند و یا مانع تحقق آن‌ها می‌شوند؟
- (۲) چگونه می‌توان با ابزار دیالوگ ارتباط میان گروهی اجتماعی و سیاسی را برای همکاری یا توافق افزایش داد؟
- (۳) نقش روشنفکران و مولدان اندیشه در تقویت و تضعیف سرمایه اصلاحات چیست؟
- به عبارتی دیگر کدام سنت‌های روشنفکری به سرمایه اصلاحات خدمت بیشتری می‌کنند و کدامین نه؟
- (۴) نقش روحانیت و سنت‌های وابسته به آن و نهادهای دینی و شعائر مذهبی در تقویت و تضعیف سرمایه اصلاحات چیست؟
- (۵) کدام سنت‌های سیاسی در درک دموکراسی و تجارب سیاسی وابسته به آن‌ها قبل از دوم خرداد همسو با سرمایه اصلاحات عمل کرده‌اند و چه سنت‌هایی بر خلاف؟
- (۶) آیا اقتصاد مبتنی بر نفت و دولت نفتی غیرمتمکنی به سرمایه‌های مردم، برای سرمایه اصلاحات فرصت محسوب می‌شود یا تهدید؟

- (۷) کدام نهاد های مدنی، به سرمایه اصلاحات یاری می‌رسانند و چه نوع نهادهایی آن را تضعیف می‌کنند؟
- (۸) نقش توفیق و شکست گروه‌ها و شخصیت‌های مرجع و سهمی که در سرمایه اصلاحات ایفا می‌کنند، چقدر است؟
- (۹) ترویج علم و فناوری و تحول در آموزش چه تأثیری بر سرمایه اصلاحات خواهد داشت؟ کدام مدل از علم و فناوری و آموزش به سرمایه اصلاحات یاری بیشتری می‌رساند؟
- (۱۰) مناسبات جهانی، خاصه جنگ در عراق و موقعیت افغانستان و مساله هسته‌ای با روندی که دارند، چه تأثیری بر اصلاحات سیاسی در ایران دارند؟
- (۱۱) آیا رفتار دولت جدید با ظاهری مخالف جریان اصلاحات، به حذف و هدم سرمایه اصلاحات می‌انجامد و یا نتایج ناخواسته‌ای در ایجاد سرمایه اصلاحات در بر خواهد داشت؟
- (۱۲) سرمایه اصلاحات و گفت‌وگوی تمدن‌ها در برابر تروریسم جهانی و تفسیر هانتینگتون از برخورد تمدن‌ها، چه متاعی برای عرضه دارد؟

- (۱۳) سرمایه اصلاحات با موجودی کنونی چه میزان به بسط گفتمان حقوق بشر یاری می‌رساند و نقش مقوله حقوق بشر در تقویت سرمایه اصلاحات چیست؟

- (۱۴) وضعیت مدنیت و خشونت در جامعه ایرانی چه نسبتی با سرمایه اصلاحات در حال حاضر دارد؟ تأثیرات متقابل خشونت و مدنیت بر سرمایه اصلاحات چگونه است؟

- (۱۵) سرمایه اصلاحات با بحث عدالت اجتماعی چه نسبتی دارد؟ آیا اصلاحات موجب بحران در عدالت اجتماعی می‌شود یا به این مفهوم، محتوایی غنی‌تر می‌بخشد؟

امید است اهتمام به این مسائل از منظر نقد و گفت‌وگو، گشاینده چشم‌اندازی جدید به روند اصلاحات همه‌جانبه در ایران باشد.